

جعل و تحریف

در روایات اسباب نزول

سید موسی صدر- حسن ربانی

بخش اول

از مسائل جدی و اساس مبحث اسباب نزول، مقوله جعل و تحریف در روایات و احادیث اسباب نزول است. گرچه تشخیص احادیث و روایات مستند و صحیح از مرسل و سقیم، بحثی گسترده، دراز دامن و پراهمیت را در طول تاریخ حدیث داشته و دارد، اما اهمیت این مقوله در روایات مربوط به تفسیر قرآن، به ویژه احادیث مرتبط به اسباب نزول بیشتر است، زیرا این گونه احادیث، تنها از حکم عملی و یا اخلاقی محض سخن نمی گویند، بلکه نوع نگاه به کتاب الهی را تبیین و ترسیم می کنند و در نتیجه این گونه روایات، می تواند ما را به درک کلام حق نزدیک و یا از آن دور سازد.

بر اساس ضرورت فوق، اساسی می نماید که با بحث جعل و تحریف، در مورد روایات اسباب نزول، با تأمل و تعمق بیشتر نگریسته شود و این امر مهم، از زوایای گوناگون مورد تأمل و بررسی قرار گیرد، از جمله این که: آیا جعل و تحریف در روایات اسباب نزول صورت گرفته است یا نه؟ و اگر صورت گرفته است در چه زمان و زمینه ها و با کدام عوامل و انگیزه ها بوده است؟ آثار و پیامدهای آن در مسائل اعتقادی و اجتماعی و فرهنگی چیست؟ و با کدام معیارها و موازین می توان جعل و تحریف را تشخیص داد؟ و سرانجام نمونه های آن کدام است؟

اینها مسائل شایان تأمل و تحقیق در قلمرو اسباب نزول است و انتظار می رود که در پرتو بررسی این مسائل، جایگاه صحیح اسباب نزول و نقش آن در تفسیر و فقه و سایر علوم اسلامی مشخص گردد و از افراط و تفریط در استفاده از آن پرهیز شود.

مفهوم جعل و تحریف در اسباب نزول

۱. جعل در اسباب نزول، عبارت است از نسبت دادن آیه یا آیاتی از قرآن کریم به شخص یا جریانی، که نقشی در نزول آن نداشته اند و به تعبیر دیگر، ایجاد ارتباط بین آیات و جریانها یا اشخاصی که هیچ پیوندی بین آنها نبوده است.

۲. تحریف در اسباب نزول، گونه‌ای تغییر و ایجاد دگرگونی در مورد واقعه یا شخصی است که منشأ نزول آیه‌ای از آیات شده است. حال فرقی نمی‌کند که این تبدیل و دگرگونی، در نفس حادثه باشد یا در جوانب مربوط به آن؛ مثلاً ممکن است برخی از کلمات روشن و پیامدار از متن روایتی حذف شود و واژه مجمل و مبهم به جای آن گذاشته شود، تا نتایج بایسته از روایت دریافت نگردد؛ مانند تغییرهایی که در برخی از روایات مربوط به آیه «انذار عشیره» صورت گرفته است، تا پیام سیاسی آن بی رنگ شود.

معیارها و موازین تشخیص جعل و تحریف

از آن جا که مسائل مربوط به اسباب نزول در قالب روایات و اخبار ثبت گردیده و به ما رسیده است، طبیعی می‌نماید که معیارهای تشخیص صحّت و سقم این گونه روایات و نقلها، همان موازینی باشد که دانشمندان حدیث شناس در تشخیص درستی و نادرستی سایر روایات تعیین کرده و به کار گرفته‌اند. بنابراین، برای تشخیص سلامت یا جعل و تحریف روایات اسباب نزول می‌بایست از معیارهای حدیث شناسی استفاده کرد، اگر چه در کنار آن از ملاکهای دیگری نیز می‌توان کمک گرفت و تأیید یافت. ملاکهای عام تشخیص سلامت و یا آسیب دیدگی و نادرستی یک حدیث را این چنین یاد کرده اند:

۱. **عقل:** همان گونه که عقل در مباحث کلامی و اعتقادی و نیز فقهی، حجیت و نقش تعیین کننده دارد، در زمینه شناخت درستی و نادرستی روایات اسباب نزول نیز معتبر است. بنابراین، اگر در روایتی از روایات اسباب نزول، نکته‌ای خلاف عقل دیده شود، آن روایت نمی‌تواند مورد قبول و پذیرش قرار گیرد، مگر این که راهی برای توجیه آن و خارج شدن آن از تعارض با حکم عقل پیدا کنیم.

۲. **قرآن:** ارزش قرآن در تعیین اعتبار و حجیت روایات به حکم مصونیت آن از تحریف و به حکم روایاتی که عرضه هر نقل دینی را برقرآن ضروری دانسته است، مورد اتفاق همه مسلمانان است. اما این نکته شایان یاد است که آیات قرآن گاهی به لحاظ متن و محتوای آن، معیار سنجش روایات قرار می‌گیرد و گاهی از جهت سیاق پیوسته آن.

ممکن است یک روایت با متن آیه منافاتی نداشته باشد، اما با سیاق آیات مربوط به آن سازگار نباشد. نمونه این گونه موارد را در روایات ناظر به «ابوطالب» می‌توان جست. این روایات، آیه‌ای را از ارتباط با قبل و بعد از آن که راجع به کافران است جدا می‌کند و بر ابوطالب تطبیق می‌سازد و چنین می‌نمایاند که مصداق آیه ابوطالب است، درحالی که اگر مجموع آیات که ارتباطی با هم دارند مورد توجه قرار گیرند، نادرستی روایات مذکور آشکار می‌گردد.

نمونه دیگر این روایات را ذیل آیه: «ونزعنا ما فی صدورهم من غل...»^۱ که راجع به خلفا وارد شده است، می‌توان مشاهده کرد. در این روایات، آیات مربوط به بهشت و بهشتیان برخلفا منطبق گردیده است، درحالی که سیاق آیات با آن سازگار است. تحقیق مبسوط درباره این گونه روایات در ادامه نوشتار خواهد آمد.

۳. **اجماع:** اتفاق دانشوران، چه در مذاهب اهل سنت و چه در مذهب شیعه، نسبت به مجعول و محرّف بودن یک روایت، یا بخشی از روایات، یکی دیگر از دلایل بی اعتباری و عدم حجیت آن روایات شمرده می شود. بدیهی است که مقصود از اجماع در این بخش، مفهوم اصول آن نیست تا بحث از حجیت و عدم حجیت آن مطرح گردد، بلکه منظور، توافق صاحب نظران بر بطلان یک روایت است، به گونه ای که موجب اطمینان شود.

۴. **ضعف سند:** وجود افراد متّهم یا مشکوک در طریق روایت، باعث ضعف سند آن روایت شده، آن را از اعتبار لازم ساقط می کند.

۵. **قراین معنوی:** تناقض های موجود در جملات یک روایت یا تناقض های یک روایت با روایات صحیح که زمینه مشترک دارند، دلیل موجهی برای اعراض از آن روایت خواهد بود. در همین نوشتار، به نمونه های مکرری در این مورد، اشاره خواهد شد.

ملاکهای مخصوص به اسباب نزول

در کنار این معیارها و موازین، به دو ملاک دیگر نیز می توان اشاره کرد که در خصوص روایات اسباب نزول نقش موثر دارد:

الف. واقعیتهای تاریخی

روایات اسباب نزول در یک تقسیم بندی کلی، بخشی از روایات تاریخی به حساب می آید و روایات تاریخی در مقایسه با روایات فقهی، این مزیت را دارد که از واقعیتهای مسلّم تاریخی نیز می توان برای ارزیابی صحّت و سقم آن استفاده کرد. در بخش ارائه نمونه ها خواهیم دید که برخی روایتهای اسباب نزول، دچار ناسازگاری با نقلهای مسلّم و قطعی تاریخی هستند.

ب. هماهنگی با جریانهای حاکم و سلطه ها

بخش عظیمی از روایات، به گواهی تاریخ، مجعول و محرّف و ساخته و پرداخته اشخاص و جریانهای زور مدار و در جهت تأمین اهداف آنان بوده است.

از آن جا که موضوع نزول آیه در مورد یک شخص یا جریان، اهمیّت زیادی در ارج نهادن یا افشای چهره آن شخص و یا جریان، داشته و در نتیجه دارای پیامدهای سیاسی و اجتماعی بوده است، روایات مربوط به او از دستبرد مصون نمانده و مورد جعل و تحریف قراگرفته است. بنابراین، اگر در مجموعه روایات اسباب نزول به روایاتی برخوردیم که با اهداف و امیان سلطه گران و یا جریانهای فکری انحرافی مسلط هماهنگ است، می یابد آنها را به عنوان روایات مجعول شناخت و از اعتماد کردن بر آنها در تعیین سبب نزول یک آیه پرهیز کرد^۲.

آغاز جعل و تحریف در اسباب نزول

آغاز جعل و تحریف در اسباب نزول از چه زمانی آغاز شده، نکته‌ای است که نمی‌توان به طور قطع از آن سخن گفت، زیرا مدارک موجود، دلیلی قطعی و یا قرآینی حتمی در این باره ارائه نمی‌کنند، ولی این احتمال که جعل و تحریف در اسباب نزول همزمان با حرکت جعل و تحریف در احادیث پیامبر ﷺ شروع شده باشد، احتمال دور از واقعیت به نظر نمی‌رسد، چه این که از برخی روایات استفاده می‌شود جریان تحریف‌گری نقلها و احادیث در زمان پیامبر ﷺ، علیه آن حضرت به کار افتاد و آن گرامی، بشدت علیه این جریان موضع گرفته است.^۳

البته ممکن است گفته شود که جعل در اسباب نزول نمی‌تواند از آن زمان آغاز شده باشد، زیرا زمان حضور پیامبر اکرم ﷺ، زمان وحی بوده و در زمان وحی و نزول آیات به واسطه حضور ذهن مردم نسبت به اسباب و موارد نزول آیه، زمینه جعل ویا تحریف وجود نداشته است، چه این که تحریف، همواره در غیاب یک حقیقت از اذهان، صورت پذیر است. علاوه براین، بسیاری از جعل و تحریفها در اسباب نزول ناشی از انگیزه های سیاسی و گروهی بوده و این انگیزه‌ها پس از رحلت پیامبر ﷺ رخ نموده و قبل از وفات پیامبر ﷺ زمینه این جعل و تحریفها نبوده است.

در پاسخ این پندار بایستی گفت که هر چند بسیاری از انگیزه‌ها و زمینه‌های جعل و تحریف در اسباب نزول پس از رحلت پیامبر ﷺ و رخ نمودن مسائل سیاسی و قبیله‌ای پدیدآمده است و هرچند با حضور پیامبر ﷺ و با وجود نزدیک بودن عصر نزول، کار جعل و تغییر در اسباب نزول کارآسانی نبوده است، ولی این همه، دلیلی قطعی بر انکار وجود دستهای تحریفگر، حتی در عصر نزول، نیست؛ چه این که پیامبر ﷺ خود در میان مردم حضور داشت و دسیسه‌گران و منافقان و دشمنان، سخنانی را به دروغ، به آن حضرت نسبت می‌دادند، تا آن جا که پیامبر ﷺ برآشفته و رسماً پرده از وجود این جریان تحریفگر و دروغ پرداز برداشت. بلی انکار نمی‌توان کرد که جریان تحریفگری به گونه گسترده‌تر پس از رحلت رسول خدا ﷺ و پیدایش بحران سیاسی - اجتماعی در جامعه اسلامی، وارد میدان شده است.

اهداف تحریفگران، از تحریف اسباب نزول

اهدافی که در جعل و تحریف اسباب نزول تعقیب شده و انگیزه‌هایی که در آن مؤثر بوده، همان اهداف و انگیزه‌هایی است که در جعل اسباب نزول پررنگ‌تر از سایر اهداف و انگیزه‌ها می‌نماید! و این نکته‌ای است که با مطالعه نمونه‌ها به دست می‌آید.

همگونی میان دو موضوع (اسباب نزول و احادیث نبوی) می‌طلبد که نخست مروری اجمالی و گذرا به اهداف و انگیزه‌های جعل و تحریف در احادیث داشته باشیم، تا در پرتو آن به اهداف و انگیزه‌های جعل و تحریف در اسباب نزول، که موجی از جریان جعل و تحریف در تاریخ اسلام است، پی ببریم. مهمترین انگیزه‌های جعل و تحریف در احادیث را می‌توان در محورهای زیر خلاصه کرد:

۱. انگیزه‌های سیاسی

اهداف واغراض سیاسی که در پس ماجرای جعل و تحریف احادیث وجود داشته است عبارتند از :

الف. توجیه خلاقیت و حکومت

با توجه به جریان تنش آفرین شکل‌گیری خلافت در صدر اسلام و تفاوت اساسی دیدگاهها در باره آن، دستگاه حاکمه و مدافعان آن، به گونه طبیعی نیازمند تحکیم پایه‌های مشروعیت و اقتدار خود بودند و در آن روزگار که هر امر مشروعی می‌بایست به سنت پیامبر ﷺ یا قرآن مستند باشد، آنان می‌بایست دلایلی از روایات پیامبر، یا آنچه مربوط به قرآن می‌شود، ارائه دهند تا مخالفان را مغلوب و توده‌ها را به پذیرش حکومت متقاعد سازند. البته شایان یادآوری است که در این جا دو نظریه متفاوت وجود دارد؛ یعنی کسانی که امروز آن خلافت و حکومت را صددرصد اسلامی و بحق می‌دانند؛ قهراً به خود اجازه نمی‌دهند که سخن و احتمال فوق را بپذیرند و کسانی که آن حکومت را قبول ندارند، بی تأمل سخن فوق را می‌پذیرند! ولی ما در مقام تحقیق، سعی داریم تا پیش داورها را کنار زده و به واقعیت بیندیشیم. از این رو، در امکان جعل حدیث برای تحکیم پایه خلافت، از جریانهای عمومی حاکم بر جوامع و توده‌های بشری کمک می‌گیریم.

تجربه و تاریخ نشان داده‌است که انسانها، چه مذهبی و چه غیرمذهبی، در توجیه کارهای خود سعی می‌کنند دستاویزی، بحق یا به هر حال ساکت‌کنندهٔ خصم، جست‌وجو کنند. از این رو، روی آوری برخی عناصر در صدر اسلام برای توجیه روند خلافت، امری دور از ذهن نمی‌نماید. اگر عمرین خطاب پس از رحلت پیامبر ﷺ، شمشیر به دست می‌گیرد و برای جلوگیری از ارتداد مردم می‌گوید هرکس بگوید، پیامبر مرده است، با این شمشیر او را می‌کشم^۱ و در تصور خویش با این روش می‌خواهد جلوی انحراف مردم را بگیرد! هیچ دلیلی ندارد که فردی همچون وی برای تحکیم خلافت و به گمان خویش، برای حفظ قدرت و یا وحدت سیاسی و اقتدار اجتماعی مسلمانان، حدیثی را به مصلحت، جعل نکنند. نمونه بارز این احادیث، روایاتی است که می‌گوید اطاعت از حاکمان، به طور مطلق (حتی اگر فاسق و فاجر باشند)، واجب است و قیام علیه آنان حرام! یا احادیثی که توجیه‌گر رفتار و بدعت‌های برجای مانده از خلفای پیشین، یا خلق شده توسط دستگاه حاکمه معاویه است؛ چونان احادیث تحریم متعه توسط پیامبر ﷺ ...

ب. فضیلت‌سازی و منقبت‌پردازی برای خلفا و صحابه

یکی از محورهای عمده‌ای که تعداد زیادی از روایات مجعول را به خود اختصاص داده است، فضیلت‌تراشی برای خلفا و حکام است. بسیاری از فضائل و مناقب که اینکه در روایات اهل سنت به عنوان واقعیت‌های مسلم، به صحابه و خلفا نسبت داده می‌شود، نتیجه یک سلسله روایات مجعول است که دستگاه معاویه برای مقابله با مناقب و ارزش‌های اهل بیت ﷺ، ساخته و پرداخته است. این حقیقتی است که بعضی از نویسندگان اهل سنت صراحتاً به آن اعتراف کرده‌اند. ابن ابی الحدید، فرمان معاویه به کارگزاران و عاملانش

را، راجع به جعل روایت در فضایل خلفا صحابه، به منظور مقابله با مناقب علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام، به صورت مفصل نقل می‌کند.^۵

از این متن تاریخی و نظایر آن برمی‌آید که ایجاد شخصیت و قداست برای خلفا و صحابه از طریق جعل حدیث، فصل مهمی از تلاشهای حکومت معاویه را تشکیل می‌داده است.^۶

ج. بدنام کردن بنی هاشم و اهل بیت علیهم السلام

کینه و عداوت برخی قبایل نسبت به بنی هاشم، که برخاسته از تعصبات قبیله‌ای بود، از ابتدای بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شکل‌های مختلف بروز می‌کرد. گاهی به صورت مقابله با دعوت توحیدی پیامبر و زمانی با سرپیچی از رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه و آله راجع به اهل بیت علیهم السلام. و از جمله، داستان سقیفه و کنار زدن خاندان رسالت از خلافت به گواهی عمر از نمونه‌های آن است.^۷

با روی کار آمدن معاویه، اظهار کینه و عداوت نسبت به بنی هاشم به اوج خود رسید. لعن علی علیه السلام برفراز منبرهای اموی، قتل و آزار شیعیان در شهرهای تحت نفوذ امویان و کتمان فضایل اهل بیت علیهم السلام، نمونه‌های بارز آن است. این کینه ورزی علیه بنی هاشم و بخصوص علی بن ابی طالب، با جعل روایت علیه آن حضرت عملی گردید! و کار به جایی رسید که دستهای آلوده و اندیشه‌های بیمار حتی قلمرو قداست پیامبر صلی الله علیه و آله را مورد هجوم قرار دادند و با جعل روایاتی که او را تابع هوی و هوس و گرفتار ضعفهای روحی و اخلاقی معرفی می‌کرد، انگیزه‌های خائنانه خود را پی گرفتند؛ مثلاً گفتند: هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله از کسی ناراحت می‌شد، براو خشم می‌گرفت و لعن می‌کرد ولی سپس از خدا می‌خواست که لعنهایش را به رحمت و مسرت، مبدل سازد! از دیگر تحریفها و دروغهای این جریان، استناد دادن آیات سرزنش آمیز به پیامبر صلی الله علیه و آله است.

گفت و گوی معاویه و مغیره بن شعبه درباره بنی هاشم، که ابن ابی الحدید آن را نقل می‌کند، قابل تأمل است. در این داستان، عمق کینه و حسادت بنی امیه نسبت به بنی هاشم و حتی شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کاملاً مشهود است.^۸

این انگیزه‌های سه گانه سیاسی، نقش بسیار زیادی در پدید آمدن روایات مجعول در زمینه‌های مختلف و از جمله اسباب نزول، بازی کرده‌است، به گونه‌ای که شاید بتوان گفت بیشتر روایات مجعول و یا تحریف شده، زائیده یکی از این انگیزه‌هاست، و اگر درباره همه روایات جعل شده این سخن تطبیق نکند، دست کم نسبت به روایات اسباب نزول صحیح است و نمونه‌هایی که بعداً می‌آوریم، گواه درستی این ادعاست.

۲. انگیزه‌های مذهبی

در جریان جعل و تحریف احادیث، اختلافات فکری و مذهبی مسلمانان نیز نقش مهمی داشته است.

تفاوت دیدگاهها در مسائل کلامی و فقهی، گاه پیروان یک فرقه راوا می‌داشت تا به وسیله جعل حدیث به تأیید و تثبیت معتقدات خود پردازند، تا آن جا که پیروان هر خط فکر و عقیده‌ای احادیثی را جعل می‌کردند و مدعی می‌شدند که پیامبر ﷺ مذهب آنان را با نام و نشان تأیید کرده‌است.^۹

۳. دنیا طلبی

یکی دیگر از انگیزه‌های جعل و تحریف احادیث، دنیا طلبی و رفاه جویی بود. این انگیزه در چهره‌های مختلفی خودنمایی می‌کرد، گاهی به صورت تقرب به دستگاه حاکمه و کسب موقعیت^{۱۰}، گاهی به شکل اندوختن ثروت و جمع اموال، و گاهی هم به صورت مشروعیت بخشیدن به گفتار و کردار خویش.

۴. دوستیهای جاهلانه و دشمنیهای مرموزانه

در بررسی علل و عوامل جعل و تحریف احادیث، به دو جریان دیگر برمی‌خوریم که هریک با انگیزه‌ای مغایر و متضاد با دیگری، به جعل و تحریف حدیث دست زده‌اند. یکی از آن دو، متصوفه و افراد زاهد مسلک بوده‌اند که به منظور ترغیب و تشویق مردم به آخرت و کارهای نیک، به خیال خدمت به اسلام، سخنانی را جعل کرده به اسلام نسبت می‌داده‌اند و دیگری، دین ناباوران و اسلام ستیزانی بوده‌اند که گاه در پوشش اسلام و زمانی بی‌پرده، دست به هرکاری می‌زده‌اند. از جمله اقدامهای آنان، جعل و تحریف حدیث یا وارد کردن اسرائیلیات در حوزه معارف اسلامی بوده‌است.

سیف، ابن ابی العوجاء و کعب الاحبار، از افراد سرشناس این طیفند. ابن اثیر در تاریخش می‌نویسد: « وقتی که می‌خواستند ابن ابی العوجاء را بکشند، گفت: من چهار هزار حدیث جعل کرده‌ام و در میان احادیث شما پراکنده‌ام.^{۱۱}»

شهرت کعب الاحبار و وهب بن منبه و افرادی از این قبیل در وارد کردن اسرائیلیات، در حوزه تفسیر و مفاهیم قرآن، نیاز به ذکر ندارد.^{۱۲}

در بخش اسباب نزول، روایاتی چون افسانه غرانیق و ازدواج پیامبر با زینت، به وسیله همین جریان جعل شده، تا با لکه دار کردن قداست پیامبر اکرم ﷺ، به اهدافشان دست یابند.

موارد جعل و تحریف در اسباب نزول

در قلمرو روایات اسباب نزول، موارد متعددی جعل و یا تحریف رخ است. در برخی از این موارد، تسالم و توافق نسبی مفسران و یا محدثان وجود داشته و دارد. در مواردی دیگر، با توجه به نکات و قرائینی که در ابتدای نوشتار از آن سخن به میان آمد، به جعل و یا تحریف آن روایات، می‌توان پی برد. در مجموع، موارد برجسته و یاد کردنی‌تر، ذکر شده و در هر بخش تلاش گردیده است که در حدایجاز (و البته با رعایت اصل اقناع و ارضای مخاطب) مطالب ارائه و عرضه گردند.

• افسانه غرائق

« وما ارسلنا من قلبك من رسول ولا نبي الا اذا اتمنى القى الشيطان في امنيته فينسخ الله ما يلقي الشيطان ثم يحكم الله آياته عليم حكيم »^{۱۳}

کتابهای اسباب نزول، همچون اسباب النزول واحدی^{۱۴} و لباب النقول سیوطی^{۱۵} و بعضی از کتابهای تاریخ، مثل تاریخ طبری^{۱۶} و بیشتر تفاسیری که به نقل روایات می‌پردازند، همانند تفسیر طبری^{۱۷} و در المثنور^{۱۸} بیضاوی^{۱۹}، راجع به نزول آیه فوق، روایاتی را آورده‌اند که امروزه به عنوان روایات غرائق از آنها یاد می‌شود.

مضمون آن روایات چنین است: هنگامی که پیامبر ﷺ مشغول تلاوت سوره نجم بود و به این آیات رسید: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ» شیطان بر زبانش این جمله را القا کرد: « تلک الغرائق العلی و ان شفاعتھن لترتجی ». و این سخن، موجب شادی مشرکان گردید و موجب شد که آنان سجده کنند، زیرا پنداشتند که رسول خدا، بت‌های آنان را ارج نهاده‌است، ولی بعد از این جریان، جبرئیل نازل شد و پیامبر را از واقعیت امر مطلع ساخت و اعلان داشت که این جمله از القاءات شیطان است. در پی این حادثه، پیامبر اندوهگین و ناراحت گردید و تأثرش نسبت به این جریان به حدی رسید که آیه فوق به عنوان دلداری ایشان نازل گردید.

مفسران و دانشوران مسلمان در رابطه با قبول و یا ردّ این روایات، دیدگاه‌های مختلف دارند. برخی با نقل این روایات و خودداری کردن از هرگونه نقد یا توجیهی نسبت به آن، چنین می‌نمایانند که آنها را پذیرفته‌اند و بعضی مثل ابن حجر و شهاب الدین قسطلانی^{۲۰} حتی ادعای صحت بعضی آنها را کرده‌اند. از این گروه می‌توان به طبری^{۲۱} در تفسیر و تاریخش و سیوطی^{۲۲} در در المثنور و زمخشری^{۲۳} در کشف و بیضاوی را نام برد. برخی دیگر روایات مذکور را توجیه و تأویل کرده‌اند؛ همانند جبایی و بلخی^{۲۴} و بعضی هم با ذکر این روایات و توجیه‌های موجود در مسأله، با سکوت از کنار آن گذاشته‌اند؛ همانند شیخ طوسی^{۲۵}. در مقابل این افراد، تعداد زیادی از شخصیت‌های بزرگ مسلمان (شیعه و سنی) نسبت به روایات یاد شده، دید انتقادی داشته و آنها را عاری از حقیقت می‌دانند. این گروه دلایل متعددی برای بطلان این روایات ذکر کرده‌اند؛ از جمله:

۱. سند روایات یاد شده فاقد اعتبار و حجیت است، زیرا اکثرشان به تابعین ختم می‌شود و بعضی هم که به ابن عباس می‌رسد، با طرق ضعیف نقل گردیده، حتی ابن حجر که مدعی صحت بعضی از این روایات است، خود اعتراف کرده‌است که در میان روایات مذکور فقط یک روایت مسند است^{۲۶}.

برای توضیح بیشتر به ذکر تمامی طریقه‌های روایات غرائق می‌پردازیم، سپس با بررسی آنها بحث را پی می‌گیریم و روایات غرائق (بنابر نقل سیوطی در در المثنور) از این قرار است^{۲۷}. (ضمناً برای وضوح مطلب، تاریخ وفات آخرین راوی رانیز ضبط می‌کنیم تا مدعای یاد شده، که سلسله راویان به شاهدان مستقیم منتهی نمی‌شود، روشنی بیشتر بیابد)

۱. عبد بن حمید، سندی، ابوصالح (م ۱۰۱)
۲. بزاز و طبرانی و ابن مردویه و ضیاء، سعید بن جبیر، ابن عباس. (او ، سه سال قبل از هجرت به دنیا آمد و در زمان رحلت پیامبر ﷺ ، ۱۳ ساله بود)
۳. ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه، سعید بن جبیر (مقتول به فرمان حجاج در سال ۹۵ هـ)
۴. ابن جریر و ابن مردویه، عوفی، ابن عباس.
۵. ابن مردویه، کلبی، ابن صالح، ابوبکر هذلی، ایوب، عکرمة، سلیمان تمیمی، راوی ناشناس، ابن عباس.
۶. عبد بن حمید، ابن جریر، یونس، ابن شهاب ابوبکر ابن عبدالرحمان بن حارث (م ۹۴ هـ)
۷. ابن ابی حاتم، موسی بن عقبه، ابن شهاب (ت ۵۰ م ۱۲۴)
۸. بیهقی، موسی بن عقبه (م ۱۴۱ هـ)
۹. طبرانی، عروہ.
۱۰. سعید بن منصور، ابن جریر، محمد بن کعب قرظی (م ۱۷۷ هـ) و محمد بن قیس (م ۱۲۶ هـ)
۱۱. ابن جریر، ضحاک بن مزاحم هلالی (م پس از ۱۰۰ هـ)
۱۲. ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم (م ۹۳ هـ)
۱۳. ابن ابی حاتم، قتاده (م ۱۸۸ هـ)
۱۴. عبد بن حمید، مجاهد (م ۱۰۳ هـ)
۱۵. عبد بن حمید، عکرمة (م ۱۰۷)
۱۶. ابن ابی حاتم، سندی (م ۱۲۷ یا ۱۲۸ هـ)

همان گونه که اسناد نشان می دهد، بجز روایات ۲، ۴، ۵ که به ابن عباس منتهی می شود، بقیه روایات یا به تابعین ختم می شوند و یا به کسانی که متأخر از آنان بوده اند.

منابع تاریخ وفات، عبارتند از:

تذکره الحفاظ، میزان الاعتدال، الخرج والتعدیل، طبقات المفسرین، طبقات ابن سعد و ...

ابن حجر، که ادعای صحت بعضی از این روایات را دارد، برای اثبات مدعای خویش به سه روایت شماره ۲، ۶ و ۱۲ استشهد می کند و بقیه را تضعیف می کند^{۲۸}. در حالی که از سه روایت مذکور دو تای آن (روایت ۶ و ۱۲) مرسله است، زیرا در روایت ۶ آخرین حلقه سند، ابوبکر بن عبدالرحمان بن الحارث است که از تابعین و به تصریح ابن حجر در تهذیب التهذیب^{۲۹} و ذهبی در تذکره الحفاظ^{۳۰} در سال ۹۴ فوت کرده است. در روایت ۱۲ آخرین نفر، ابوالعالیه است که بنا به گفته ابن حجر در الاصابه، ابوالعالیه همان رفیع بن مهران است که در خلافت ابوبکر، دو سال بعد از رحلت پیامبر، اسلام آورد و زمان فوت او رابعضی سال ۹۰ و بعضی ۹۶ و بعضی هم ۹۸ هجری می دانند^{۳۱} و در هر حال پیامبر را درک نکرده است. بنابراین، از همه روایات غرائق فقط یک روایت است که بنا به ادعای ابن حجر، می توان آن را مستند قرار داد و آن روایت ۲ است و

این روایت هم استحکامی چندان ندارد، زیرا اولاً خبر واحد است و خبر واحد نمی‌تواند با نصوص آیات قرآن و ادله عصمت پیامبر معارضه کند و ثانیاً ابن عباس خود سه سال قبل از هجرت متولد شده و به احتمال قوی در زمان وقوع حادثه نبوده و یا بسیار خردسال بوده، در نتیجه چگونه می‌تواند آن را بدون واسطه نقل کند؟

نیجه نهایی این می‌شود که روایات غرانیق، هیچ سند معتبر و قابل اعتمادی ندارد و همگی یا ضعیفند و یا مرسل و منقطع و از همین رو جمع کثیری چون قاضی عیاض و بیهقی و قرطبی ابن کثیر، ابوبکر ابن العربی و سید مرتضی به ضعف این روایات تصریح کرده‌اند و هیچ کدام را قابل توجه ندانسته‌اند.^{۳۲}

۲. روایات غرانیق از نظر مضمون و محتوا با تعدادی از آیات قرآن در تعارض قرار دارند، زیرا قرآن می‌گوید:

« وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ »^{۳۳}

یا آیه دیگر که مصونیت الهی قرآن را اثبات می‌کند:

« إِنَّا نَحْنُ نُزَلِّلُ الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ »^{۳۴}

و همچنین آیاتی که هرگونه سلطه شیطان را بر انبیا نفی می‌کنند؛ از جمله:

« إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ »^{۳۵}

آیات فوق براین حقیقت تأکید دارند که وحی الهی در جریان نزول و تحقق آن در قلب پیامبر و همچنین در روند زمان، از هرگونه نقص و زیادی و تغییری مصون بود و خواهد بود و هیچ عامل انسانی یا غیر انسانی نمی‌تواند در آن دخالت کند. در حالی که براساس این روایات، پیامبر در جریان تلاوت قرآن، تحت شیطان قرار گرفته و القاءات شیطان با وحی آمیخته است و دامنه القا و تأثیر تا بدان حد بوده که حتی خود پیامبر نیز قبل از اطلاع جبرئیل به وی، از آن بی‌خبر بوده‌است!

علاوه بر اشکال یاد شده، در خود سوره نجم، آیاتی وجود دارد که بصراحت بر بتها تاخته و آنها را اوهام و پندار می‌داند:

« إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ »

چگونه ممکن است با وجود این گونه آیات، پیامبر گرفتار وسوسه و القاءات شیطانی شده و با جمله: (تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترنجی) به تمجید و تأیید آنها پرداخته باشد.

۳. روایات غرانیق با معیارهای عقلی ناسازگار است. علامه طباطبایی در تبیین این نقد اظهار می‌دارند:

« اگر چه این روایات از طرق متعدد نقل شده است، اما ادله عصمت پیامبر آنها را مردود و بی اعتبار می‌کند

... علاوه بر آن، این روایات بدترین و زشت ترین جهل و نادانی را به پیامبر نسبت می‌دهد، زیرا براساس

آنها پیامبر (ص) جمله (تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترنجی) را تلاوت می‌کند در حالی که نمی‌داند

کلام الهی نیست و جبرئیل آن رانیاورده است. همچنین نمی‌داند که گفتن آن، کفر صریح است و موجب ارتداد

می‌شود و براین جهل و نادانی خویش ادامه می‌دهد تا آن که خود و دیگران سجده می‌کنند و بعد از مدتی

جبرئیل نازل می‌شود و از او می‌خواهد که سوره را بر او عرضه کند. پیامبر دوباره جمله یاد شده را در ضمن قراءت سوره می‌خواهد و بر آن اصرار می‌ورزد تا آن که جبرئیل آن را انکار می‌کند.

و سپس آیه دیگری را می‌آورد که نظیر چنین جهالت قبیح و خطای فاحش را برای همه پیامبران(ص) ثابت می‌کند: «وما ارسلنا من رسول و لانی الا اذا تمنى التی الشیطان فی امنیته»^{۳۶}

این مضامین با هیچ یک از معیارهای عقلی و مبادی معرفتی نسبت به انبیا سازگاری ندارد. بنابراین، آنچه عقل اقتضا می‌کند و آنچه آیات قرآن به ما می‌گوید، این است که پیامبر ﷺ در تلقی و تلاوت قرآن و در تبلیغ آن از مصونیت الهی برخوردار است و این روایات که او را متأثر از القاءات شیطان می‌داند، برخلاف ضرورت عقل و مفاهیم قرآن است. علاوه بر آن که از نظر سند نیز پایه و اساسی نداشت، چنانکه سابقاً اشارت شد.^{۳۷}

*ازدواج پیامبر با زینب

«وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا»^{۳۸}

معروفترین نظریه در میان مفسران و محققان اسلامی، اعم از شیعه و سنی، در رابطه با سبب نزول آیه فوق، سخنی است که از امام زین العابدین (علیه السلام) رسیده است و از حضرت رضا (علیه السلام) نیز در پاسخ به پرسش علی بن جهم از آیه فوق، نقل گردیده است.

«ان الذین اخفاه فی نفسه هو ان الله سبحانه أعلمه أنها ستكون من أزواجه، وأن زیداً سیطلقهما، فلما جاء زید وقال له: أريد أن أطلق زینب. قال له: أمسك علیک زوجک. فقال سبحانه: لم قلت أمسک علیک زوجک و قد أعلمتک أنها ستكون من أزواجک؟»^{۳۹}

«وَأَمَّا مُحَمَّدٌ ﷺ، و قول الله تعالى: «تخفي في نفسك ما الله مبديه و تخشى الناس و الله أحق أن تخشاه».

فان الله عرف نبيه أسماء أزواجه في دار الدنيا و أسماء أزواجه في دار الآخرة و أنهن أمهات المؤمنين واحداهن من سمى له زینت بنت جحش و هي يومئذ تحت زید بن حارثة فأخفى رسول الله ﷺ اسمها في نفسه و لم يبده لكيلا يقول أحد من المنافقين أنه قال في امرأة في بيت رجل أنها إحدى أزواجه من امهات المؤمنين و خشي قول المنافقين. قال الله: «و تخشى الناس و الله أحق أن تخشاه»؛ یعنی في نفسك و أن الله عز وجل ما تولى تزويج أحد من خلقه الا تزويج حواء من آدم و زینب من رسول الله بقوله: «فلما قضى زید منها و طراً زووجناکها» آلیة. و فاطمة من علی (علیه السلام).

قال (ابولصلة) قال فبکی علی بن محمد بن جهم و قال: یا ابن رسول الله، انا تائب الی الله عز وجل من أن أنطق فی أنبیائه بعد یومی هذا الا بما ذکرته.»^{۴۰}

ایشان در تبیین آیه کریمه فرموده‌اند: جبرئیل به پیامبر اکرم خبر داده بود که زید همسر خویش زینب را طلاق خواهد داد و زینب جزء همسران او خواهد شد، ولی هنگامی که زید برای شکایت از همسرش نزد

پیامبر ﷺ، رسید و ناسازگاری خویش را با همسرش بیان داشت، پیامبر ﷺ به واسطه مصالحی که وجود داشت، خبر جبرئیل را کتمان کرد و به زید توصیه نمود که با همسرش مدارا کند. در این هنگام آیه شریفه نازل شد و پیامبر را راجع به کتمان واقعیت مورد خطاب قرارداد.

بر مبنای این تفسیر از آیه کریمه، پیامبر اکرم ﷺ از هرگونه پنداری که موجب لکه دار شدن شخصیت الهی او شود، مبرا بوده و این دقیقا همان چیزی است که آیات و روایات در مورد انبیا به طور کلی و نسبت به پیامبر ﷺ بالخصوص تأکید دارد. به تعبیر دیگر این تفسیر از آیه فوق، هماهنگ با بینش کلی قرآن در مورد انبیاست و به همین خاطر، علمای اسلامی آن را بهترین تفسیر آیه شریفه می‌دانند.^{۴۱}

در برابر این نظریه، گروه اندکی وجود دارند که با استناد به روایات تاریخی^{۴۲} و تفسیری^{۴۳} و اسباب نزول، جریان سبب نزول را به گونه دیگری ذکر کرده‌اند. خلاصه ماجرا از دیدگاه این روایات بدین قرار است که پیامبر جهت انجام کاری وارد منزل زید بن حارثه گردید و ناگاه چشمش به زینب، همسر زید، که در حال غسل بود، افتاد و فرمود: تبارک الله خالق النور، تبارک أحسن الخالقین. زینب احساس پیامبر را درک کرد و با همسرش در میان گذاشت. زید تصمیم گرفت همسرش را طلاق دهد تا راه برای ازدواج پیامبر با زینب هموار گردد، اما پیامبر علاقه و محبت خود را نسبت به زینب مخفی نگاه داشت و در ظاهر به زید توصیه کرد تا با همسرش مدارا کند. پس از این جریان، آیه شریفه نازل شد و پیامبر را نسبت به کتمان احساس خود مورد عقاب قرارداد.

بعضی از فقها با همین تلقی از این روایت، احکام فقهی نیز استنباط کرده‌اند. علامه حلی در تذکره الفقها، در کتاب نکاح، مبحث مفصلی را در باره خصائص پیامبر ﷺ مطرح کرده است؛ از آن جمله:

«کان اذا رغب (ص) من نکاح امرأة فان كانت خلیة فعلیها الاجابة و یحرم علی غیره خطبها و للشافعیة وجه انه لایحرم و ان كانت ذات زوج و جب علی الزوج طلاقها لینکحها لقضیة زیدو»

مرحوم شهید ثانی در مسالک، کتاب نکاح، (باب خصائص النبی) عبارت علامه را نقل می‌کند و آن را می‌پذیرد.

مرحوم شریف لاهیجی در تفسیر خود، می‌نویسد:

«کلام علامه و شهید، خالی از اشکال نیست.»^{۴۴}

روایاتی که این ماجرا را با کیفیت مذکور نقل می‌کند مورد سوء استفاده دشمنان اسلام، بخصوص مستشرقان قرار گرفته است و آن را وسیله برای توهین به شخصیت پیامبر ﷺ قرار داده‌اند.^{۴۵}

در بررسی این روایات، می‌توان به این نتیجه رسید که نقل یاد شده، از جهات متعدد به گونه‌ای است که به هیچ وجه نمی‌توان آن را حاکی از واقعیت دانست و به همین سبب مفسرانی که درباره آیه مذکور بحث کرده‌اند این روایات را با دلایل مختلف مورد نقد قرار داده‌اند. اینک به برخی از این دلایل اشاره می‌کنیم:

۱. روایات یاد شده از نظر سند، فاقد اعتبار و حجیت است، زیرا این روایات در کتابهای شیعی از عیون اخبار الرضا^{علیه السلام} و تفسیر قمی نقل شده است که در هر دو منبع، سند قابل اعتمادی ندارد و در کتابهای اهل

سنت اگر چه در منابع مهمی همچون تاریخ و تفسیر طبری و درالمتثور سیوطی و تفسیر بغوی، آمده است، ولی به اعتراف بزرگان اهل سنت، مثل ابن کثیر، این روایات از نظر سند ضعیفند، بویژه روایت بغوی که به صورت مرسل و مقطوع السند بیان شده است.

۲. این روایات با واقعیت‌های مسلم تاریخی ناسازگار است، زیرا آن گونه که از این روایات برمی آید، پیامبر ﷺ اولین بار بود که به زیبایی زینب آگاهی پیدا کرد. و قبل از آن هیچ گونه اطلاعی نداشت، در حالی که زینب دختر عمه پیامبر بود و از کودکی در معرض دید و نگاه پیامبر ﷺ قرار داشت. بعد از دوران طفولیت و هنگام بلوغ، پیامبر ﷺ خود به خواستگاری او برای زید رفت و با رأی و نظر مبارکش زینب با زید ازدواج کرد. بنابراین، چگونه ممکن است که در این دوران طولانی از کودکی تا ازدواج، پیامبر ﷺ هیچ گاه او را ندیده باشد تا این که پس از ازدواج با زید این جریان اتفاق بیفتد؟

علاوه بر آن، زینب بنا بر نقل مورخان، قبل از ازدواج با زید، نسبت به ازدواج با پیامبر ﷺ تمایل نشان می دهد، اما پیامبر ﷺ بدان اعتنا نمی کند و زینب را به عقد زید بن حارثه درآورد و بعد از طلاق زید و ازدواج با او نیز هیچگونه توجه خاصی نسبت به او در بین همسرانش نشان نداد. آیا ممکن است که با وجود رابطه خانوادگی زینب با پیامبر ﷺ و احساسش نسبت به آن حضرت، پیامبر ﷺ از زیبایی زینب بی اطلاع باشد و بعد از ازدواج با زید و...، از آن اطلاع یابد و سپس احساس خاصی نسبت به او پیدا کند؟

۱. روایات مذکور با دستورات اسلام در رابطه با آداب معاشرت و ارتباط با دیگران که پیامبر ﷺ سخت بدان پایبند بود و در زندگی خویش ذره‌ای از آن تخطی نمی کرد، در تضاد است:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ

تَذَكَّرُونَ»^{۴۶}

براساس آیه فوق، هر مسلمانی موظف است که هنگام ورود به خانه غیر اجازه بگیرد و پس از آن، وارد خانه شود. پیامبر ﷺ خود را نسبت به این حکم بسیار مقید بود، به گونه‌ای که حتی وقتی می‌خواست وارد منزل دخترش فاطمه علیها السلام، شود ابتدا با صدایی بلند اجازه ورود می‌خواست. با توجه با این حکم اسلام و سیره قطعی پیامبر ﷺ، آیا می‌توان ادعا کرد که پیامبر ﷺ بدون اذن وارد منزل زید شود و با چنان صحنه‌ای مواجه شود؟

۱. در خود آیه مبارکه قرآینی وجود دارد که نشان می‌دهد آنچه را پیامبر ﷺ مخفی کرده بود، آگاهی او توسط جبرئیل از جریان طلاق زینب توسط زید و ازدواج او با پیامبر ﷺ بود نه چیز دیگر. یکی از آن گزینه‌ها این است که خداوند وعده داد که آنچه را پیامبر ﷺ مخفی می‌کند، او آشکار خواهد کرد و سپس آنچه توسط وحی آشکار شد قضیه ازدواج پیامبر ﷺ با زینب بود که برای فرو ریختن پایه‌های یک سنت به جا مانده از دوران جاهلیت، صورت گرفت. اگر آنچه را پیامبر ﷺ مخفی کرده بود چیز دیگری غیر از این قضیه بود، می‌باید خداوند آشکار می‌کرد، زیرا معقول نیست که خداوند وعده آشکار کردن آن را بدهد و سپس به وقوع نپیوندد.

بنابراین ، با توجه به این دلایل و شواهد می توان نتیجه گرفت که جریان نزول آیه شریفه نه آنچنان است که این روایات می گوید، بلکه و اقعیت همان است که در تفسیر امام سجاد و امام رضا علیهما السلام، منعکس شده است و بامعیارها و دیدگاههای اسلامی نیز کمال توافق را دارد.

شایان یادآوری است که در دوران جاهلیت، پسرخوانده را به منزلهٔ پسر دانسته، و ازدواج با همسر او راجایز نمی شمردند. این سنت در ابتدا میان مسلمانان نیز وجود داشت و بعد از نزول آیات فوق ، درهم شکسته شد.

در پایان کلام، قابل ذکر است که قصهٔ زینب در مدارک شیعه در تفسیر علی بن ابراهیم قمی در دومورد نقل شده و همین طور در عیون اخبارالرضا.

روایات تفسیر قمی، یکی حسنه است به واسطه ابراهیم بن هاشم و حدیث دوم تفسیر قمی از ابوالجارود زیادبن المنذر است.

این روایت، اولاً مرسله است و ثانیاً ابوالجارود همان مؤسس فرقه جارودیه در میان زیدیه است که علمای علم رجال، به ضعف او تصریح کرده اند. مرحوم مامقانی او را بشدت تضعیف کرده ^{۴۷}. کشی نیز روایاتی در ضعف او آورده، و همین طور علامه در خلاصه، او را جزء ضعفا شمرده است ^{۴۸} و مرحوم شیخ بهایی در وجیزه نیز حکم به ضعف او کرده است ^{۴۹}.

روایت دیگری که این جریان در آن اشاره شده، روایت صدوق در عیون اخبار الرضاست، با این سند: « ابن بابویه قال حدثنا تمیم بن عبدالله بن تمیم القرش قال حدثني ابن حمدان بن سليمان النيسابوري عن علي بن محمد جهم».

باید توجه داشت که ضعف تمیم بن عبدالله قرشی، از خلاصه علامه و رجال ابن داود و وجیزه شیخ بهایی، نقل شده است ^{۵۰}.

اگر چه مرحوم مامقانی نکاتی مثل: شیخ صدوق بودن، و کثرت روایت صدوق از او موجب تقویت او دانسته ، ولی واضح است که این جهات ، موجب توثیق راوی نمی شود ^{۵۱}.

آخرین راوی حدیث، علی بن جهم است که مرحوم صدوق پس از نقل حدیث فرموده است:

« نقل این حدیث از علی بن جهم با تعصب و عداوتی که نسبت به اهل بیت دارد، غریب است.» ^{۵۲}

مرحوم مامقانی با تأکید برسخن فوق، می گوید: به نکته ای که با تضعیف فوق منافات داشته باشد، ظفر نیافته است.

در مقابل این روایت، شیخ صدوق در همان کتاب « عیون اخبارالرضا» حدیثی را از حضرت رضا علیه السلام، نقل می کند که مطابق تفسیر حضرت سجاد علیه السلام از آیه شریفه است و سند این روایت معتبر است.

متن سند عبارت است از: ابن بابویه قال حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني و الحسين بن احمد بن هشام المكتب و علی بن عبدالله الوراق رضی الله عنهم قالوا حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم قال حدثنا قاسم بن محمد البرمکی قال حدثنا ابوالصلت الهروی.

راوی اول را اردبیلی موثق شمرده^{۵۳}. مرحوم مامقانی توثیق او را از رجال ابن داود و وجیزه و بلغه و خلاصه علامه و مشترکات طریحی و کاظمی نقل کرده است^{۵۴}.

علی بن عبدالله بن وراق از مشایخ صدوق بوده و صدوق نسبت به او ترخم و ترضی داشته است^{۵۵}. و قاسم بن محمد برمکی نیز از مشایخ علی بن ابراهیم است^{۵۶}. اکنون از مقایسه روایت دوم حضرت رضا علیه السلام، و روایت اول می توان به دست آورد که روایت اول، مطابق روایات و تاریخ عامه، و روایت دوم، شرح همان کلام امام سجاد علیه السلام، است. سائلی که امام علیه السلام، در روایت دوم، آیه شریفه را برای او تفسیر کرده، همان علی بن جهم، راوی روایت اول است.

و در آخر روایت دوم موجود است که علی بن جهم در مجلس مأمون گریه کرد و گفت: یا ابن رسول الله، من توبه می کنم که پس از این در باره انبیا سخنی غیر از آنچه فرمودید، بگویم. از مقایسه این دو روایت می توان حدس زد که امام رضا علیه السلام، در حدیثی که علی بن جهم نقل می کند، همان سخنی را فرموده باشد که اباصلت نقل می کند (موافق کلام امام سجاد)، ولی ابن جهم همان اشتباهی که در خاتمه حدیث دوم به آن اعتراف کرده، مرتکب شده باشد و هنگام نقل روایت، ذهنیات خویش را که از احادیث و تاریخ عامه برگرفته بود، بر کلام امام علیه السلام، افزوده باشد.

نکته دیگری که می توان استفاده کرد این است که روایات تفسیر قمی و روایت علی ابن جهم، موافق عامه و مخالف آیات شریفه قرآنی است، ولی روایت اباصلت، موافق آیات شریفه و از نظر سند نیز معتبر است. پس گروه اول را حمل بر تقیه می توان کرد.

*سبب نزول سوره الضحی

« بسم الله الرحمن الرحيم وَالضُّحَى وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى ... »

برخی از کتابهای اسباب نزول^{۵۷} و نیز پاره ای از تفاسیر^{۵۸} در مورد سبب نزول آیات یاد شده، روایتی را از زیدبن أسلم نقل می کنند بدین مضمون که بعضی از همسران رسول خدا، سگی را به قصد تربیت به یکی از خانه های پیامبر صلی الله علیه و آله برده بودند، بدون این که پیامبر از آن اطلاع داشته باشد و پس از مدتی سگ در زیر تخت می میرد و کسی از آن آگاه نمی گردد. در پیامد این حادثه، وحی قطع می گردد و پیامبر از انقطاع وحی و تأخیر جبرئیل نگران می شود. پس از مدتی که جبرئیل نازل می گردد، پیامبر صلی الله علیه و آله از علت تأخیر سؤال می کند. جبرئیل در پاسخ می گوید که ما در سرایی که در آن سگ یا تصویر باشد، داخل نمی شویم. سپس این سوره را بر پیامبر صلی الله علیه و آله قراءت کرد.

بعضی از روایات، داستان را از زنی به نام خوله، که گویا خدمتکار رسول خدا بوده است، این چنین نقل می کنند که سگی وارد خانه رسول خدا می شود و زیر تخت می میرد. در اثر این حادثه، وحی بر پیامبر نازل نمی شود. پیامبر صلی الله علیه و آله از قطع وحی نگران می گردد و این نگرانی را با خدمتکار خویش در میان می گذارد. وی اظهار می دارد: اجازه دهید خانه را تمیز کنم. هنگام نظافت به جسد سگی مرده بر می خورد و آن را از خانه

بیرون می‌اندازد. پس از گذشت مدتی، پیامبر ﷺ وارد منزل می‌شود، در حالی که محاسن شریفش در اثر نزول وحی می‌لرزید و فرمود که من علت تأخیر وحی را از جبرئیل پرسیدم. او در پاسخ اظهار داشت که ما در خانه‌ای که در آن سگ و تصویر باشد، وارد نمی‌شویم.

روایتی از این گونه بدون تردید عاری از حقیقت بوده و نشانه‌های جعل و وضع از هر گوشه و کنار آن هویداست، زیرا با عقل و خرد سازگار نیست که لاشه سگ مرده‌ای در خانه باشد و کسی از آن مطلع نگردد. دیگر آن که اگر از وجود سگ در خانه بی اطلاع بوده‌اند، معقولتر می‌نماید که جبرئیل پیامبر را به گونه‌ای از آن مطلع گرداند، نه آن که وحی قطع شود و پیامبر در حیرت و نگرانی از علت انقطاع آن باقی بماند. اگر این حادثه همچنان پوشیده می‌ماند، آیا وحی همچنان نازل نمی‌شد؟

سومین سخن آن که با شأن و منزلت پیامبر اکرم ﷺ، مناسب نیست که همسران وی (چنانکه در بعضی روایات آمده بود) به تربیت سگ مشغول باشند و پیامبر ﷺ نیز به آنان اجازه چنین کاری را که توهم با نجاست و آلودگی است، بدهد.

آخرین نکته آن که حتی اگر لاشه سگی در خانه بود، مگر پیامبر همیشه در خانه اعتکاف داشت که زمان و مکان مناسبی برای تلقی وحی فراهم نمی‌شد؟ با این که آیات فراوانی در خارج از منزل بر پیامبر نازل شده است و روایت اخیر نیز خود گواه آن است که نزول وحی پس از این جریان، در خارج منزل صورت گرفته است.

سازندگان این روایت می‌خواسته‌اند از یک سو به سگ بازیها و سرگرمیهای نامشروع دستگاههای حاکم مشروعیت بخشند و از سوی دیگر، مقام رسالت پیامبر اکرم را همسان انسانهای معمولی، بلکه پایین تر از آن نشان دهند که ایشان حتی از وجود لاشه سگ در خانه خویش بی خبر می‌مانده‌اند.

علاوه بر این روایات، روایات دیگری وجود دارد که سبب نزول آیات فوق را به گونه‌ای دیگر غیر از آنچه در این روایت آمده است، بیان می‌کند.

بر خلاف روایت پیشین سند روایت اخیر، معتبر و قابل استناد است.

بنا به روایت جنذب (و قریب به آن روایت ابن عباس) چند روزی وحی بر پیامبر نازل نشد، زنی از مشرکان که گویا همسر ابولهب بوده است، به پیامبر ﷺ گفت می‌بینم که صاحب (شیطانت) تو را ترک گفته است. سپس آیات فوق نازل گردید.

* سحر پیامبر

دو سوره آخر قرآن کریم، از نظر مضمون و محتوا، مشتمل بر استعاذ به خدا و استعانت از او در برابر شرارتها و تصرفات شیاطین جن و انس است. در این سوره‌ها خداوند به پیامبر ﷺ فرمان می‌دهد که از شر ساحران و جادوگران و حسودان، به خدای عالمیان پناه برد، اما آیه نزول این سوره‌ها معلول حادثه خاصی بوده که به وقوع پیوسته است، یا به عنوان یک دستور کلی است که بدون هیچ گونه سبب خاصی بر پیامبر نازل گردیده است؟

بعضی بر این بتورند که سبب نزول سوره‌های یاد شده، جریان سحر پیامبر ﷺ توسط برخی از کاهنان یهود است، ولی عده‌ای دیگر این نظریه را رد می‌کنند و آن را از بنیاد، بی اساس می‌دانند. اینان اعتقاد دارند که سوره‌های فوق سبب نزول خاصی ندارد، بلکه به عنوان دستور کلی و عام بر پیامبر نازل گردیده است. هر یک از این دو نظریه، در میان دانشوران مسلمان (شیعه و سنی) طرفدارانی دارد^{۵۹} و هر دو گروه به دلایلی استناد کرده‌اند. اینک به خلاصه استدلال آنها اشاره می‌کنیم:

کسانی که نظریه اول را به عنوان سبب نزول سوره‌های فوق پذیرفته‌اند، به روایتی استناد کرده‌اند که در بعضی از کتابهای حدیث و اسباب نزول آمده است.^{۶۰}

بر اساس این روایات که در مدرک اهل سنت و بعضاً در کتابهای غیر معتبر شیعه نیز نقل شده است، پیامبر ﷺ توسط شخصی یهودی به نام لبیدبن اعصم، مورد سحر قرار می‌گیرد و در اثر آن، دچار بیماری می‌شود به گونه‌ای که از حالت عادی و طبیعی خارج می‌شود. سپس پیامبر ﷺ توسط جبرئیل از جریان سحر آگاه شده، آن را خنثی می‌کند.

طرفداران این نظریه با تکیه بر این روایات، جریان سحر شدن پیامبر ﷺ را واقعیت پنداشته، آن را سبب نزول سوره‌های فوق می‌دانند. اما در برابر این گروه، تعداد دیگری از دانشوران قرار دارند که روایت یاد شده را مورد نقد قرار داده، آنها را مجهول یا محرف می‌دانند. اینان برای اثبات دعوی خویش، به امور ذیل استناد می‌کنند:

۱. این سوره‌ها طبق نظر مشهور مکی است، چنانکه از لحن و کوتاهی آیات آن نیز که شاخصهای غالب سوره‌های مکی است، استفاده می‌شود، در حالی که برخورد یهود با پیامبر در مدینه بوده است نه در مکه، در نتیجه، روایات مذکور با تاریخ نزول سوره‌ها سازگار نیست. این که بعضی گفته‌اند سوره‌های فوق در مدینه نازل شده، دلیلی جز همین روایات اسباب نزول ندارد و از آن جا که خود این روایات مورد بحث و شک و تردید است، پس نمی‌توان برای تعیین زمان نزول سوره‌ها بدان استناد کرد.

۲. روایاتی که جریان سحر پیامبر را نقل می‌کند، چنان می‌رساند که پیامبر در هر دو بعد جسمی و روحی مورد تأثیر سحر قرار گرفته بود، زیرا روایات می‌گویند پیامبر قوه ادراک و اراده خویش را از دست داده بود، به گونه‌ای که کاری را که انجام نداده بود، تصور می‌کرد انجام داده است و یا کاری را که اراده می‌کرد، از انجام دادن آن عاجز بود.^{۶۱}

در حالی که به نص صریح قرآن، پیامبر ﷺ از تأثیر سحر با چنین کیفیتی مصون و محفوظ است:

«و قال الظالمون ان تتبعون الا رجلاً مسحوراً انظر كيف ضربوا لك الامثال فضلوها فلا يستطيعون سبيلاً»^{۶۲}

ممکن است تصور شود که مصونیت پیامبر از تأثیر سحر، تنها در بعد روحی و تلقی وحی است، اما راجع به مصونیت او در بعد جسمی دلیلی وجود ندارد. پس مضمون روایات می‌تواند درست باشد.^{۶۳}

پاسخ، این است که آیه فوق، خود دلیل واضح بر نفی هر گونه تأثیر سحر بر پیامبر است، زیرا در صورت تأثیر سحر، عنوان مسحور به هر حال صادق است، چه تأثیر در جسم باشد یا در روان. در صورتی که آیه،

صدق چنین عنوانی را بر پیامبر ﷺ رد می‌کند و اصولاً چرا باید به خاطر چند روایت مشکوک، آیه را توجیه کرد و آن را به مورد خاصی، محدود کرد؟

علاوه بر آن سحر معمولاً در روان تأثیر می‌کند، نه در جسم و آیات قرآن آن جا که از تأثیر سحر صحبت می‌کند، نیز بر این مطلب اشاره دارد؛ به عنوان نمونه:

« وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ وَمَا كَفَرَ سَلِيمًا وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ الْمَلَكِينَ بَبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ ... فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ... »^{۶۴}

پس این سخن که تأثیر سحر فقط در جسم پیامبر ﷺ بوده، نه در روح او، با جریان معمول سحر مغایرت دارد.

۳. تردیدی نیست که سحر از نمونه‌های بارز سلطه شیطان بر انسان است و از همین روی در آیات قرآن همواره در تقابل با آیات و افعال خدا قرار داده شده است:

«واوحينا الي موسى ان الق عصاك فاذا هي تلفف ما يأفكون»^{۶۵}

از سوی دیگر، هر گونه سلطه شیطانی بر حس و عقل و اراده پیامبر ﷺ منتفی است:

«ان عبادي ليس لك عليهم سلطان الا من اتبعك من الغاوين»^{۶۶}

از این روی، می‌توان نتیجه گرفت که تأثر و انفعال پیامبر ﷺ از سحر، آن چنان که روایات فوق می‌گوید، با واقعیت شخصیت پیامبر و ویژگیهای او ناسازگار است و نمی‌تواند حقیقت داشته باشد.

۴. گر کافران و دشمنان پیامبر ﷺ این قدرت رت می‌داشتند که با استفاده از سحر، جسم پیامبر ﷺ را مورد اذیت و آزار قرار دهند و موجب بیماری او گردند، می‌بایست از این وسیله به گونه‌ای گسترده برای ایجاد مزاحمت نسبت به پیامبر ﷺ و پیروانش استفاده می‌کردند، در حالی که در تاریخ با موردی که دشمنان اسلام از سحر به عنوان یک اهرم علیه پیامبر و مسلمانان استفاده کرده باشد، برخورد نمی‌کنیم.

۵. جای شگفتی است که برخی از عالمان و مفسران شیعه نسبت به پذیرش چنین روایاتی تمایل نشان داده‌اند، در حالی که اولاً این روایات، در هیچ مدرک معتبر شیعی نقل نشده، تنها کتابی که این روایات را آورده کتاب طب الائمه است که بنا به گفته علامه مجلسی، مؤلفش مجهول است^{۶۷} و بنا به گفته بعضی دیگر، مؤلف این کتاب حسین بن بسطام و برادرش، عبدالله بن بسطام است که هر دو توثیق نشده‌اند.^{۶۸}

ثانیاً این روایت در مجموع سه روایت است که هر سه از نظر سند ضعیفند، زیرا یکی از آن دو مرسله است و دو تای دیگر اشخاصی چون حسن بن بسطام و محمد بن سنان و ابراهیم بیطار و مفضل بن عمر در طریقتش واقع شده‌اند^{۶۹} که یا مجهولند و یا ضعیف.

ثانیاً بر اساس روایتی که از امام صادق ﷺ در مورد ویژگیهای امام نقل شده است، امام از هر گونه تأثر و انفعال نسبت به سحر و امثال آن، محفوظ و مصون است^{۷۰}. اگر امام از چنین خصوصیتی برخوردار باشد، پیامبر اکرم ﷺ به طریق اولی از آن بهرمند است، زیرا کسی که با عالم غیب در ارتباط

و قلبش مهبط وحی است، می‌بایست از هر حالتی که موجب سوء ظن و سلب اعتماد مردم می‌شود، برکنار باشد.

با توجه به این واقعیتهای و دلایلی که ارائه شد، به این نتیجه می‌رسیم که جریان سحر شدن پیامبر اکرم هیچ‌گونه واقعیتهای نداشته و روایات یاد شده مجهول و ساختگی است و اگر خیلی خوشبین باشیم و نپذیریم که این روایات از ریشه و اساس مجهول هستند، دست کم می‌توان گفت که این روایات محرّفند. شاید بعضی سعی کردند که پیامبر را سحر کنند اما قبل از این اقدام، پیامبر مطلع می‌شود و آن را خنثی می‌کند، ولی بعداً دشمنان اسلام، این جریان را واقع شده، در قالب روایت مطرح کردند تا نقطه ضعفی برای پیامبر، نشان داده باشند.

^۱. اعراف/۴۳.

^۲. بحث تفضیلی درباره ملاکهای اعتبار و بی اعتباری روایات و نقلها را باید در کتابهای رجال و علم الحدیث جستجو کرد؛ از آن جمله: صبحی صالح، علوم الحدیث / ۲۸۲؛ احمد محمد علی داود، علوم القرآن والحدیث / ۲۳۹؛ زین العابدین قربانی، علم الحدیث / ۷۶؛ دکتر یوسف خلیف، دراسات فی القرآن والحدیث / ۶۳.

^۳. در حدیث معروفی که از طریق شیعه و سنی نقل گردیده است پیامبر اکرم (ص) فرمود: «یا ایها الناس قد کثرت علیّ الکذّابة فمن کذب علیّ متعمداً فلیتوبوا مقعده من النار» (کلینی، اصول کافی، ۶۲/۱).

از این حدیث استفاده می‌شود که جعل حدیث در زمان حیات آن حضرت به وسیله معاندان، وجود داشته است، به گونه ای که پیامبر مجبور می‌شود چنین خطاری را بکند. پس این که بعضی از نویسندگان اهل سنت (صبحی صالح، علوم الحدیث/ ۲۸۷ و اثر التطور الفکری فی العصر العباسی/ ۱۰۹) زمان آغاز جعل حدیث را دوران پس از قتل عثمان و به سال ۴۱ هجری دانسته‌اند، سخنی دور از تحقیق و تأمل است. قراین دیگری نیز وجود دارد که پیشینه جعل حدیث را دورتر از سالهای ۴۱ هجری می‌داند. به عنوان نمونه برخورد خلیفه دوم با ابوهریره و کعب الاحبار راجع به کثرت روایت آنان از پیامبر که نشانه دروغ بر آن حضرت بود و انکار بعضی از روایات ابوهریره توسط عایشه، همه نشان می‌دهد که در زمان خلیفه دوم نیز حرکت جعل و تحریف وجود داشته و شدت نیز یافته است. الموضوعات فی الاثار و الأخبار / ۹۷.

^۴. شرح ابن ابی الحدید، ۱۷۸/۱.

^۵. همان، ۴۴/۱۱.

^۶. علامه امینی، الغدیر، ۲۹۷/۵.

^۷. برای اطلاع بیشتر از داستان گفتگوی عمر با ابن عباس، رک: تاریخ طبری، (دارالکتب الاسلامیه)، ۵۷۷/۲، حوادث

سال ۲۳؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ۴۵۸/۲.

^۸. نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۴۳/۴.

۹. علامه امینی، الغدير، ۲۷۷/۵.
۱۰. داستان جعل حدیث برای توجیه کبوتر بازی مهدی عباسی توسط غیاث بن ابراهیم نخعی کوفی. به نقل از: صبحی صالح، علوم الحدیث/۲۸۷.
۱۱. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ۲۰۷/۵، حوادث سال ۱۵۵.
۱۲. دکتر محمد حسین ذهبی، التفسیر والمفسرون، ۱۸۳/۱.
۱۳. حج/۵۲.
۱۴. واحدی، اسباب النزول/۲۰۸.
۱۵. سیوطی، لباب النقول فی اسباب النزول/۱۵۰.
۱۶. طبری، تاریخ الامم والملوک، (۸جلدی)، ۷۵/۲؛ همان، (دارالکتب العلمیة)، ۵۵۱/۱.
۱۷. طبری، جامع البیان، (دارالفکر)، ۱۸۶/۱۰.
۱۸. سیوطی، درالمنثور، (چاپ جدید)، ۶۵/۸.
۱۹. تفسیر البیضاوی، (بیروت، أعلمی)، ۱۴۹/۳.
۲۰. ابن حجر، فتح الباری، ۴۳۹/۸.
۲۱. رک: پاورقی ۱۶، ۱۷، ۱۸.
۲۲. همان.
۲۳. زمخشری، کشاف، ۱۶۴/۳.
۲۴. شیخ طوسی، التبیان، ۳۲۹/۷.
۲۵. همان، ۳۲۹/۷.
۲۶. ابن حجر، فتح الباری، ۴۳۹/۸.
۲۷. سیوطی، درالمنثور، ۶۵/۸.
۲۸. ابن حجر، فتح الباری، ۴۳۹/۸.
۲۹. ابن حجر، تهذیب التهذیب، ۳۰/۱۲.
۳۰. ذهبی، تذکرة الحفاظ، ۶۴/۱.
۳۱. ابن حجر، الاصابة، ۱۴۴/۴.
۳۲. قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ۸۰/۱۲؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۳۶۷/۳؛ قاضی عیاض، الشفا، به نقل از: روح المعانی، ۱۷۷/۱۷؛ بیهقی، به نقل از: روح المعانی، ۱۷۷/۱۷؛ و تفسیر الکبیر ۵۰/۲۳؛ ابوبکر ابی العربی، به نقل از: فتح الباری، ۴۳۹/۸؛ سید مرتضی، تنزیه الانبیاء / ۱۰۷.
۳۳. نجم / ۳-۴.
۳۴. حجر / ۹.
۳۵. حجر / ۴۲.

۳۶. طباطبائی، المیزان، ۹۶/۱۴.
۳۷. راجع به نقد روایات غرائب و دلایلی که در این زمینه اقامه شده است، مراجعه شود به کتابهای ذیل:
۱. سید مرتضی، تنزیه الانبیاء / ۱۰۶.
 ۲. علامه حلّی، نهج الحق / ۱۴۳.
 ۳. علامه مجلسی، بحار الانوار، ۵۶/۱۷.
 ۴. ابو الفتوح رازی، تفسیر ابو الفتوح، (چاپ، ۵ جلدی)، ۶۰۵/۳.
 ۵. روح المهانی، ۱۷ / ۱۷۷.
 ۶. شوشتری، قاضی نورالله، احقاق الحق، ۲ / ۲۱۴.
 ۷. مظفر، محمد حسین، دلائل الصدق، ۱ / ۲۱۴.
 ۸. بلاغی، الهدی الی دین المصطفی، ۱ / ۱۲۳.
 ۹. عسکری، نقش ائمه در احیاء دین، ۴ / ۴۸.
 ۱۰. معرفت، محمد هادی، التمهید فی علوم القرآن / ۱ / ۵۹.
 ۱۱. عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیرة النبی، ۲ / ۷۱.
 ۱۲. رامیار، تاریخ قرآن.
 ۱۳. دکتر عبد الغفار عبدالرحیم، الامام عبده و منهجه فی التفسیر / ۲۶۰.
 ۱۴. دکتر محمد بن محمد ابو شهبة، السیرة النبویة فی ضوء القرآن الکریم، ۱ / ۳۶۳. الودخل لدراسة القرآن الکریم، چاپ بیروت / ۱۸۷.
 ۱۵. دکتر محمد بکر اسماعیل، ابن جریر الطبری و منهجه فی التفسیر، (انتشارات مهر) / ۱۹۰.
 ۱۶. دکتر فضل حسن عباس، قضايا قرآنية فی الموسوعة البريطانية / ۱۲۰.
 ۱۷. دکتر حسین هیکل، حیاة محمد، (چاپ بیروت)، / ۱۲۹.
۳۸. احزاب / ۳۷.
۳۹. طبرسی، مجمع البیان، ۳۰/۵، ذیل آیه شریفه.
۴۰. صدوق، عیون أخبار الرضا، ۱ / ۱۵۵.
۴۱. از جمله کسانی که در تبیین آیه شریفه به کلام امام سجاد ۱۱ تمسک جسته‌اند، عبارتند از:
- قرطبی، الجامع لأحكام، ۱۸۹/۱۴؛ فخر رازی، تفسیر کبیر، ۲۵/۲۱۲؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۳/۷۸۱؛ آلوسی، روح المعانی، ۲۴/۲۲؛ مبینی، کشف الاسرار، ۸/۴۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ۸/۳۰؛ فیض کاشانی، صافی، ۴/۱۹۱؛ خازن، به نقل از: حاشیه کنز الدقائق، ۸/۱۷۴؛ سید مرتضی، تنزیه الانبیاء / ۱۱۱.
۴۲. طبری، تاریخ الامم و الملکوک، (دارالکتب العلمیه)، ۲ / ۸۹.
۴۳. علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ۲ / ۱۷۲؛ سیوطی، درّ المثور، (چاپ ۸ جلدی)، ۶/۶۱۲؛ طبری، جامع البیان، ۲۲/۱۰؛ بغوی، تفسیر بغوی، ۳ / ۵۳۱.

- ٤٤ . تفسير لاهيجي، ٦٣٧/٣.
- ٤٥ . دائرة المعارف البريطانيه، ٢٨/١١.
- ٤٦ . نور / ٤٣ .
- ٤٧ . مامقاني، تنقيح المقال، ٥٦/١.
- ٤٨ . قهپائي، مجمع الرجال، ٧٣/٣.
- ٤٩ . مامقاني، تنقيح المقال، ٥٦/١.
- ٥٠ . همان، /١.
- ٥١ . در اين زمينه، رك : خوئي، سيد ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ٧٦/١؛ مامقاني، تنقيح المقال، ١٤٣/١، ٧٠؛ اردبيلي، مجمع الفائده، ٧١/٥.
- ٥٢ . صدوق، عيون اخبار الرضا، ١٦١/١، باب ١٥.
- ٥٣ . اردبيلي، جامع الرواة، ٥٠/١.
- ٥٤ . مامقاني، تنقيح المقال، ٦٢/١.
- ٥٥ . همان، ٢٩٧/٢؛ خوئي، معجم رجال الحديث، ٨٥/١٢.
- ٥٦ . بحار الانوار، مقدمه / ٩٦.
- ٥٧ . واحدي، اسباب نزول، / ٣٠٢؛ دكتور غازي غايه، اسباب النزول القرآني / ٤١٤؛ ابن خليفه عليوي، جامع النقول في اسباب النزول، ٣٣٢/٢.
- ٥٨ . قرطبي، الجامع للاحكام، ٩٣/٢٠؛ بغوي، تفسير بغوي، ٤٩٨/٥؛ خازن، تفسير خازن، ٣٨٥/٤؛ آلوسي، روح المعاني، ٢٠٠/٣٠؛ طبري، جامع البيان، ١٤٨/٣٠؛ مبيدي، كشف الاسرار، ٥٢٢/١٠؛ كاشاني، منهج الصادقين، ٢٧١/١٠؛ تفسير گازر، ٣٨٥/١٠؛ مقنيات الدرر، ١٦٤/١٢؛ ابوالفتوح رازي، روض الجنان، (چاپ ٥ جلدی)، ٥٤٣/٥.
- ٥٩ . از گروه اول می توان به افراد ذیل اشاره کرد:
١. آلوسی، روح المعانی، ٣٨٤/٣٠.
 ٢. قرطبي، الجامع للاحكام، ٢٥٦٣/٣٠.
 ٣. ابن جرير طبري، جامع البيان، ذیل آیه ١٠٢ بقره.
 ٤. علامه طباطبائي، الميزان، ٣٩٣/٢٠.
 ٥. شهيد ثاني، مسالك، ٣٦٢/٢، كتب الحدود، حدّ ساحر.
 ٦. قاضي عياض، شرح نووي بر صحيح مسلم، ١٧٥/١٤.
- و از گروه دوم به افراد ذیل :
١. شيخ طوسي، التبيان، ٤٣٤/١٠. و خلاف به نقل از : حدايق، ١٧٩./١٧٨
 ٢. ابن شهر آشوب، مناقب، ٣٩٥./١.
 ٣. طبرسي، مجمع البيان، (چاپ جديد)، ٨٦٤./١٠.

۴. ابو الفتوح رازی، تفسیر ابوالفتوح، (چاپ، ۵ جلدی)، ۶۱۲/۵.
۵. علامه حلّی، منتهی المطلب، کتاب بیع، به نقل از: حدائق، ۱۷۸/۱۸.
۶. علامه مجلسی، بحار الانوار، ۷۰/۱۸.
۷. محدث بحرانی، حدائق، ۱۸۱/۱۸.
۸. فخر المحققین، ایضاح الفوتد، ۵۳۴/۳.
۹. ابن ادیس حلّی، السرائر، ۵۳۴/۳.
۱۰. فتح الله کاشانی، خلاصة المنهج، ج ۶، ذیل معوذتین.
۱۱. جرجانی، جلاء الأذهان، ۴۸۹/۱۰.
۱۲. عسکری، نقش ائمه در احیاء دین، ۷۳/۳.
۱۳. معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ۱۳۲/۱.
۱۴. حسن زاده آملی، هزار و یک نکته، / ۷۶۸، نکته ۹۲۸.
۱۵. دکتر محمد بکر اسماعیل، ابن جریر الطبری و منهجه فی التفسیر، ۱۵۹/۲.
۶۰. بخاری، صحیح بخاری، (دارالقلم)، ۷-۸ / ۲۵۶؛ مسلم، صحیح مسلم، (همراه شرح نووی)، ۱۷۴/۱۴.
۶۱. واحدی، اسباب نزول / ۳۱۰.
۶۲. فرقان / ۸-۹.
۶۳. علامه طباطبائی، المیزان، ۳۹۳/۲۰.
۶۴. بقره / ۱۰۲.
۶۵. اعراف / ۱۱۷.
۶۶. حجر / ۴۲.
۶۷. مجلسی، بحار الانوار، ۳۰/۱.
۶۸. مامقانی، تنقیح المقال، ۳۲۱/۱، ۱۷۰/۲.
۶۹. طریقه‌های روایات ازین قرار است:
۱. یروی ...
۲. حسن بن بسطام، محمد بن البرسی، محمد بن یحیی الارمنی، محمد بن سنان، مفضل بن عمر، ابی عبدالله ۱۱
۳. حسن بن بسطام، ابراهیم البیطار، محمد بن عیسی، یونس بن عبدالرحمان، ابن مسکان، زرارۃ.
- * مفضل بن عمر: اردبیلی در جامع الرواة، ۲/۲۵۸ او را تضعیف کرده و تضعیف علامه و نجاشی را نیز نقل کرده است.
- * محمد بن سنان: بحر العلوم در فوائد الرجالیه، ۳/۲۴۹، تضعیف او را از بسیاری از علمای رجال و فقها نقل کرده است.
- * ابراهیم البیطار: ظاهراً همان ابراهیم بن عبدالرحمان است که از رجال عامّه می باشد و ابن جعفر در لسان المیزان ۴۱/۱ او را ضعیف شمرده است: نیز رک: تنقیح المقال و قاموس الرجال ۱/۲۲۶.

مرحوم شیخ طوسی در خلاف و علامه حلّی در منتهی و علامه مجلسی در بحار الانوار، احادیث فوق را ضعیف شمرده‌اند و صاحب حدائق سخنان آنان را نقل و تقویت کرده است؛ حدائق، ۱۷۹/۱۸.

علامه مجلسی نیز در مواضع متعدد بحار، موضوع را مطرح کرده، آن را رد می‌کند؛ بحار الانوار ۷۰/۱۸، ۱۵۵/۲۵، ۳۰۲/۳۸، ۲۰/۶۰.

در بحار دو حدیث از تفسی الفرات و دعائم السلام آورده که دومی مرسله و اولی نیز کتاب معتبری نیست.

^{۷۰} «لم یزل مرعیاً بعین الله و یکلأه بستره مطروداً عنه حیائل إبلیس و جنوده مدفوعاً عنه و قوف الغواسق و نفوث کل فاسق». کلینی، اصول کافی، ۲۰۴/۱؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ۱۵۴/۲۵.